

« سه فاز » تاریخِ معاصرِ مجاهدین
(ازدواج های سه گانه « رهبرِ اخس »)

(۲)

محمد ایل بیگی

۱

« یک روح در دو بدن » ؟ *

لجاجت را چه سود ؟ این که می گویند بعد از آن « جهش ایده نولوژیکی باصطلاح مارکسیستی » ، از سازمان مجاهدین چندان نمانده بود ، واقعیتی ست انکارناپذیر ؛ و اینکه می گویند « باز سازی » سازمان ، تا حدودی ، مرهون « الطاف » رجوی ست ، اینهم واقعیتی ست - اما نه تمام واقعیت .

می دانیم که در آستانه قیام ۲۲ بهمن ۵۷ ، میشود گفت که « سازمان مجاهدین مسلمان » وجود خارجی نداشت . عناصر و اعضای از آن ، اینجا و آنجا - در زندان و خارج از زندان حتی در خارج از کشور - ، بودند و فعالیت می کردند ، اما « تشکیلاتی » وجود نداشت . پس این گفته « دفتر سیاسی » با واقعیت می خواند :

سازمان مجاهدین خلق ایران [...] در سال ۵۲ ، بدنیاال یک کودتای خائنانه اپورتونیستی در سرایشب انهدام قرار گرفته و طی دو سال - تا سال ۱۳۵۴ - بطور کامل متلاشی شده بود .

(« اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی ... » پیش از این ذکر شده ، « مجاهد » ، ش ۲۴۱ ، ص ۷)

و حتما فراموش نکردیم که در شب پیروزی قیام ، چندین پیام از رادیو پخش شد که امضاء کننده نه « سازمان مجاهدین خلق » ، که « مسعود رجوی - موسی خیابانی » بودند .

از آغاز این مرحله به بعد - که همان « فاز چهارم » باشد - ، سازمان مجاهدین متکی به این دو نفر بود و به کلام ساده ، در این مرحله دوباره پاگیری سازمان ، دارای دو رهبر بود - در تمام موارد و در تمام مسایل ؛ و نه چون بعدها ، رجوی « رهبر سیاسی » و خیابانی « رهبر نظامی » (به این مسئله باز خواهیم گشت) که از جهتی دیگر می توان گفت که وجود دو رهبر دلیل برووجود دو « جناح » بود .

اگرچه « کفه رجوی » سنگین تر بود ، با اینهمه ، هنوز « رهبر بلامنازع و اخص » (عین اصطلاحات خود مجاهدین است) نبود . درست یا نادرست ، در جامعه ، در جریانات سیاسی و همچنین در بین هواداران و اعضای حتی سازمانهای بین المللی از وجود دو جناح در بین مجاهدین خبر می دانند و صحبت میکردند . و شاید هم به همین دلیل بود که در نشریات مختلف شان ، نحوه برخورد به گونه ای بود که مانع از « شبهه » گردد . مثلا در زمانی که « مصاحبه های تاریخی » رجوی با « مجاهد » چاپ می شد ، بجا و بیجا ، سعی می شد که نام خیابانی - و همینطور عکس او ، اگر چه کوچکتر ، اما بهر حال در کنار عکس رجوی و در صفحه اول - ، بیاید (از جمله نگاه کنید به « مجاهد » ، شماره های ۱۱۰ (۳۰ بهمن ۵۹) و ۱۱۱ (۱۷ اسفند ۵۹) .

از جمله موارد دیگر ، می توان به دعوت نامه « کمیته اجرائی جامعه اقتصاددانان جهان سوم » که مرکز آن

* « فرمانده ی کبیرمان موسی [...] با برادر مسعود یک روح در دو بدن بودند » (« ماجرای عملیات بزرگ پرواز ، از زبان یکی از برادران مجاهد » ، « نشریه » ، ش ۴۸ ، ۱۵ مرداد ۶۱ ، ص ۳۷)

در الجزایر است - برای شرکت در « کنگره دوم » در کوبا ، از مسعود رجوی و افراد دیگر (خیابانی ، هزارخانی، گنجه ای [همه از نزدیکان مجاهدین] ، نوبری [از نزدیکان بنی صدر] ، عزت الله سبحانی [نهضت آزادی] و یکی از اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران [که دعوت کننده گان ، احمقانه ، می پنداشتند که اینان « قدرت » را در دست داشتند]) اشاره کرد . بنظر می رسد که در این دعوت نامه (با توجه به نام دعوت شده گان) ، « دوستان » الجزایری (و با احتمال زیاد فلسطینی) مجاهدین دست داشتند . این دعوتنامه در شماره ۱۱۳ « مجاهد » با این عنوان چاپ شده است : « دعوت از برادران مجاهد مسعود رجوی و موسی خیابانی برای شرکت در دومین کنگره اقتصاددانان جهان سوم در کوبا » .

این تیتیر « مجاهد » را می توان به دو نوع تعبیر کرد : ۱- دعوت کننده گان برای آنکه « مسئله » ای ایجاد نکنند ، هم از رجوی و هم از خیابانی دعوت می کردند واز آنها نام می بردند ؛ ۲- خود مجاهدین ، از آنجائیکه دارای رهبری دوگانه و دو جناح بودند ، در این تیتیر نام هردو را آوردند ؛ یعنی بهر طریق ممکن « تعادل » را رعایت کردن و از « مسئله انگیزی » پرهیز نمودن . بنظر ما شق دوم ، با توجه به اینکه نامه در اصل برای رجوی نوشته شده است ، صحیح تر است .

همیشه سعی در ایجاد نوعی « تعادل » داشتند . یکی از منابع مورد رجوع ، می تواند وصیتنامه های اعضا و هواداران سازمان باشد . در آنزمان هنوز - چون امروز - ، « دستور اکید سازمانی » نداشتند که در انتهای وصیتنامه ها شعار « درود بر رجوی » بیاورند . از جمله به این وصیتنامه توجه شود :

سازمان مجاهدین خلق [...] تبلور مکتب توحیدی است و در عرض ۱۵ سال نهال آن با خون پاکترین فرزندان خلق ، چون حنیف نژاد ، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان آبیاری شده و اینک با تلاش و مجاهدت خستگی ناپذیرترین یادگارهای آن چون مسعود رجوی ها و موسی خیابانی ها به بار می نشیند .
(« وصیت نامه ی مجاهد شهید دکتر احمد طباطبائی » ، « از اعضای قدیمی سازمان » ، « اولین استاندار مازندران بعد از انقلاب » و « سرپرست امداد پزشکی مجاهدین » . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۱۱۰ ، ص ۸ . مشخص کردن نامهها در متن نیست)

آری ، در آنزمان حتی اگر از خیابانی نامی نمی آوردند ، باز در کنار نام رجوی ، « کادر رهبری مجاهدین » را میآوردند . فی المثل زمانی که ، به قول مجاهدین ، « نیروها و شخصیت های مترقی بین المللی » برای رجوی پیام می فرستادند ، این چنین می نوشتند : « رهبری سازمان مجاهدین خلق - مسعود رجوی » ، « مسعود رجوی و دیگر رهبران س.م.خ.ا. » ، « کمیته مرکزی س.م.خ.ا. - مجاهد خلق مسعود رجوی » ، « مسعود رجوی - کادر رهبری س.م.خ.ا. » (از جمله نگاه کنید : « مجاهد » ، ش ۱۲۳ ، ۱۴ خرداد ۶۰ ، صص ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۵ ، ۲۶ و ۲۷) . از جانب دیگر - در آنزمان ، برخلاف امروز که تنها رجوی است که پیام می دهد - ، این « مجاهدین خلق ایران » بودند که به « خلق قهرمان ایران » و دیگران پیام می فرستادند : « پیام تبریک مجاهدین خلق ایران به دبیر کل حزب کمونیست ویتنام » (« مجاهد » ، ش ۱۱۸ ، ۱۰ اردیبهشت ۶۰ ، ص ۳۲) ؛ « پیام تبریک س.م.خ.ا. به رئیس پارلمان فلسطین » (« مجاهد » ، ش ۱۱۷ ، ۳ اردیبهشت ۶۰ ، ۶) ؛ « پیام تبریک س.م.خ.ا. به شاخه سیاسی ارتش رهائی بخش ایرلند بمناسبت پیروزی « بابی ساندرز » در انتخابات » (همان ، همان ص) ؛ « پیام تبریک و اعلام پشتیبانی از انقلابیون السالوادور » (« مجاهد » ، ش ۱۰۶ ، ۳۰ دی ۵۹ ، ص ۱۵) ؛ « تلگرام تبریک س.م.خ.ا. به یاسر عرفات » (« مجاهد » ، ش ۱۰۴ ، ۱۶ دی ۵۹ ، ص ۱) و ... اگرچه ممکنست - و با احتمال زیاد - ، نویسنده بسیاری از این پیام ها خود رجوی باشد ، اما در اصل مطلب ، تغییر نمی دهد ... پیام ها را « مجاهدین خلق ایران » می فرستادند و نه مشخصا « مسعود رجوی » .

گذشته از اعضا و هواداران سازمان ، سازمانهای دیگر - چه داخلی و چه خارجی - ، نام ایندو را کنار هم میآوردند و برنقش محوریشان تکیه می کردند . حتی خود این دو رهبر - خیابانی و رجوی - ، به تعریف و تمجید از دیگری می پرداختند :

اگر موسی نبود ، سازمان ما هم نبود . براستی بگویم ما عادت به تعریف نداریم اما فقط به مثابه یک گزارش به شما همشهریهایی ، به خلق قهرمان تبریز ، بایستی گزارش بدهم : بعد از ضربه چپ نماها ، اگر موسی نبود ، براستی که سازمان ما هم نبود و خیلی چیزها امروز در صحنه ی انقلاب ایران نبود [...] وقتی که چپ نماها شایع کردند که تمام مجاهدین تغییر مکتب و مسلک داده اند و از اسلام خارج شده اند ، مسئله برای موسی آنقدر روشن بود که خودشان هم گفتند : بجز موسی .

(« سردار از زبان برادر مجاهد مسعود رجوی (در متینگ انتخاباتی تبریز ۲۲ اسفند ۵۸) » . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۱۳۸ ، ۱۴ بهمن ۶۱ ، ص ۴۲)

برای شما و برای تبریز به خاطر اهمیتش ، به خاطر آنکه [...] زادگاه عقیدتی - سیاسی - تشکیلاتی ماست [زادگاه حنیف نژاد] ؛ بهترین خودمان را - برادر مجاهد موسی - را انتخاب کردیم و به شما هم پیشنهاد می کنیم . و ما امروز « محور » و « لنگر » تشکیلاتی مانرا به شما پیشنهاد می کنیم .
(همان ، ص ۳۴)

خیابانی در سخنرانی خود در دیماه ۵۸ ، در زمین چمن دانشگاه تهران ، بهنگام معرفی رجوی بعنوان کاندیدای مجاهدین (و آنطور که در آنزمان می گفتند « کاندیدای نسل انقلاب ») در انتخابات ریاست جمهوری ، مطالبی را بیان می کند . اما ناگزیریم که پیش از آوردن بخشهایی از آن سخنرانی ، توضیحاتی بدهیم :
بعلت در دست نداشتن متن کامل آن ، که در همان زمان در یکی از شماره های « مجاهد » (۱۸ دیماه ۵۸) منتشر شد ، بخشی از آنرا از « مجاهد » شماره ۲۴۱ ، از « اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی س.م.خ.ا. (معرفی رهبری نوین سازمان [...]) » نقل می کنیم و بخش دیگر را از کتاب « مسعود رجوی : یک مجاهد خلق » . این کتاب را « اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان در خارج از کشور » ، بزبان فرانسه ، منتشر کرد و تاریخ و محل انتشار آن مشخص نیست . در معرفی این کتاب ، در شماره ۴۷ « نشریه » (۸ مرداد ۶۱) ، چنین آمده است :

هدف از انتشار این کتاب در واقع پاسخ به سوالاتی است که از جانب افراد ، خبرنگاران و نیروهای مترقی در مورد سازمان مجاهدین خلق ایران و بویژه درباره زندگی و مبارزات برادر مسعود رجوی به عمل آمده است .
در این کتاب « مسعود رجوی » نه از لحاظ خصوصیات شخصی و فردی ، بلکه به عنوان یک « مجاهد خلق » در متن تاریخ خونبار و افتخارآفرین سازمان مجاهدین خلق ایران معرفی شده است . بنابراین طبیعی است که در این کتاب ، دیدگاه مجاهدین خلق نسبت به مسائل اساسی سیاسی - اجتماعی از زبان برادر مجاهد مسعود رجوی تشریح شده باشد .

(« نشریه » ، ش ۴۷ ، ص ۴۰)

آیا « افراد ، خبرنگاران و نیروهای مترقی خارجی » تا قبل از کشته شدن خیابانی احتیاجی به این چنین کتابی نداشتند ؟ تصادفی ست که این کتاب ماهها پس از « فرماندهی عالی سیاسی - نظامی » ، « مسئول اول » شدن رجوی بیرون آمد ؟ به این مسئله باز خواهیم گشت .
باری ، در این کتاب ، در مورد سخنرانی خیابانی آمده است :

در ۱۵ دیماه ۱۳۵۸ (۶ ژانویه ۸۰) ، مجاهدین در جریان یک کنفرانس مطبوعاتی ، کاندیدای خود ، مسعود رجوی را برای انتخابات جمهوری معرفی کردند [...] موسی خیابانی ، مسعود رجوی را معرفی می کند .
(« مسعود رجوی ... » ، ص ۵۲)

آنچه که بعد ، به نقل از خیابانی ، می آورند دقیقاً با سخنرانی او در دانشگاه تهران یکی است . آیا هر دو متن - « سخنرانی » و « کنفرانس مطبوعاتی » یکی بوده است ؟ یا آنکه از « ناشرین » کتاب اشتباهی (و نمی گوئیم بعمد) رخ داده است ؟ اما بخشی از گفته های خیابانی در آن « سخنرانی » یا « کنفرانس مطبوعاتی » :

سنگین ترین مسئولیتی که برادرمان مسعود بدوش کشید و فشارهای آن بمراتب از فشارها و شکنجه های ساواک بیشتر بود ، مربوط می شد به سال ۵۴ به بعد یعنی بعد از ضربه ای که از طرف اپورتونیستهای چپ نما به سازمان وارد شد ... فقط در یک محیط کوچک یعنی در زندان اوین بود که یک مقاومت اصولی آنهم در شرایط بسیار سخت و طاقت فرسا در مقابل جریان اپورتونیستی چپ نما و آثار مخرب آن شروع شد و مسعود کسی بود که آن جریان مقاومت را رهبری نمود و همین مقاومت بود که بالاخره به تجدید حیات و باز سازی سازمان مجاهدین خلق ایران انجامید [...] در آن شرایط در عین حال که ما بایست کوشش می کردیم تا در درون زندان ها جلوی انفعال و تسلیم طلبی را بگیریم و روحیه استقامت و امید انقلابی را در زندانیان ، بخصوص در زندانیان مسلمان زندان زنده نگهداریم وظیفه و مسئولیت سنگین تری نیز داشتیم که عبارت بود از دفاع و حراست از میراث ایدئولوژیک میراثی که در معرض تهدید و سوال و ابهام قرار گرفته بود . و این واقعاً یک مسئولیت و یک رسالت سنگین و تاریخی بود که بار اصلی این مسئولیت را برادرمان مسعود بعده داشت و همانطور که جریان امور اثبات کرد او توانست بخوبی از عهده ی این مسئولیت بر آید .
(به نقل از : « اطلاعیه دفتر سیاسی ... » ، « مجاهد » ، ش ۲۴۱ ، ص ۷)

آغاز شکل گیری « کیش شخصیتِ اخص » رجوی را باید همان نامزد شدن او در انتخابات ریاست جمهوری دانست . بنظر میرسد که این گذار از « جمعیت » به « فردیت » برای مجاهدین جندان آسان نبوده است و بدون شک ، جرو بحث های شدیدی را بین شان برانگیخت . به این گفتهء خیابانی ، در همان « سخنرانی » یا « کنفرانس مطبوعاتی » توجه شود :

بنابر اصول انقلابی سازمانمان ، عادت به مدح و ستایش افراد را نداریم و معمولاً از آن حذر می کنیم . اما از طرف دیگر ، مسئولیت های انقلابی ایجاب می کند که کاندیدای خودمانرا به نیروها و توده ها ، در وسیع ترین شکل ممکن بشناسانیم . **بنابراین ، در اینجا غرض ، مدح و ثناخوانی نیست ، بلکه تکلیف و مسئولیتی ست که بر عهده مان قرار دارد .**
(« مسعود رجوی ... » ، ص ۵۲)

اما این « کیش » تا زمان حیات خیابانی - بویژه تا قبل از شکست مجاهدین در خیز بزرگشان برای بدست گرفتن « قدرت » (از ۳۰ خرداد تا اواسط مهر ۶۰) ، جولانگاهی آنچنان که مورد انتظار رجوی - و جناح او - بود ، نیافت و تا آنزمان ، نوعی تعادل بین دو جناح وجود داشت .

« سرفصل ۳۰ خرداد ۶۰ » ، « سر آغاز تاریخ جدید ایران » *

از آنجائیکه صحبت از ۳۰ خرداد گیش آمده است ، بد نیست که کمی به آن (بدون وارد شدن در جزئیات - چراکه غرض ، بیان تاریخچه اش نیست) بپردازیم . در فردای ۳۰ خرداد ، آنچنان امر یارائی بدست گرفتن قدرت برایشان مشتبه شده بود که نوشتند :

اگر اعتراضات و راه پیمائی ۳۰ خرداد مسالمت آمیز نبود ، اگر خروش توفنده ی میلیونی خلق مطلقا عاری از اسلحه نبود ، راه پیمائی ، نه تنها در میدان فردوسی متوقف و متفرق نم شد ، بلکه تا فراسوی « جارو کردن » و به زباله دان تاریخ ریختن همه ی دارودسته های ارتجاعی پیش میرفت .
(« گامی فراتر از شاه ! ... » ، سرمقاله « مجاهد » ، ش ۱۲۸ ، ۴ تیر ۶۰ ، ص ۲ ، س ۱ و ۲)

۳۰ خرداد ، بهر حال دنباله فعالیت سیاسی مجاهدین بود . نه « آغاز مبارزه مسلحانه » و نه آغاز « انقلاب دموکراتیک نوین مردم ایران » - آنسان که امروز مدعی آند :

به تشخیص و فرمان [... رجوی] بود که در سرفصل ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ ، انقلاب دموکراتیک نوین ایران با پشتازی مجاهدین آغاز گردید .
(« اطلاعیه دفتر سیاسی ... » ، « مجاهد » ، ش ۲۴۱ ، ص ۸ ، س ۱)

حال چه کسی جرات می کند بگوید که مرحله انقلاب « دموکراتیک نوین » نیست؟! وقتی که « متکامل ترین محصول تمامی مبارزات خلق ایران » (مجاهدین ؟ رجوی ؟) چیزی گفت ، باید پذیرفت و به قول معروف هیچ جای « دبه در آوردن » نیست . چگونه می توان « سخنان گهربار » این « شکسته نفسانان » را نپذیرفت :

ما (مجاهدین) به عنوان تنها سازمان انقلابی سراسری و توده ای که متکامل ترین محصول تمامی خلق ایران از مشروطه به بعد است [...] مرحله ی انقلاب را سوسیالیستی نمی دانیم و [... در مقابل] شعارهای باصطلاح [چرا به اصطلاح ؟] سوسیالیستی و ایراداتی که از این موضع به شورا و برنامه ی دولت موقت گرفته میشود ، جا نمی زنیم .
(« سؤال از برادر مجاهد مسعود رجوی [...] درباره ی ضرورت وجود کلمه ی « اسلام » در نام دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی » ، « نشریه » ، ش ۲۴ ، ۹ بهمن ۶۰ ، ص ۲۹ ، س ۳)

* مسعود رجوی : « جمع بندی یکساله ... » ، « نشریه » ، ش ۵۰ ، ص ۱۰ ، س ۲

در واقع ، تمام « توان انقلابی » خود را بکار بردند تا شاید رژیم « حجت » را با آنها تمام نکند و وادارشان نسازد که « انقلاب دموکراتیک نوین » را آغاز کنند ! اما تمام این تلاش ها بی ثمر بود :

وطن پرستان ایرانی و در صدر آنها مبارزین O.M.P.I. [س.م.خ.ا.] از هیچ کوششی برای عقب انداختن و یا حتی جلوگیری از این رودروئی [و آغاز « انقلاب دموکراتیک نوین »] فرو گذار نکردند . بدین مدظور آنها ژست های مصالح آمیز [یا به قول رجوی « مسالمت آمیز »] را چند برابر کرده و در این راه از واسطه ی رهبران فلسطینی هم استفاده کردند . ولی نتیجه ای نداد .

(« کدام اسلام ؟ » ، چاپ شده در ش ۶ تا ۱۴ مارس ۸۱ مجله آفریک - آزی . به نقل از : « نشریه » ، ش ۲۹ ، ۱۴ اسفند ۶۰ ، ص ۲۵ ، س ۱)

و بعد از همه اینها بود ، که اگر بخواهیم قول « دفتر سیاسی » را قبول کنیم ، مجاهدین مجبور شدند که « انقلاب دموکراتیک نوین » شانرا شروع کنند ! یعنی به زبان ساده به خمینی گفتند که : حالا که با ما نمی سازی ، ما هم انقلاب می کنیم ! و خنده دارتر اینست که مدعی اند ، می توانستند « زودتر شروع کنند » (یعنی « انقلاب » کنند !) ، اما نکردند :

برای احتراز [... جنگ داخلی] بود که ما ۲,۵ سال خمینی را برغم همه ی جنایاتش تحمل کردیم . والا می توانستیم خیلی زودتر شروع کنیم .

(مصاحبه رجوی با روزنامه فرانسوی **لیبراسیون** ، تاریخ ؟ نقل از : « نشریه » ، ش ۲۷ ، ص ۱۴ . در مورد این مصاحبه ، توضیحاتی داده اند : « این مصاحبه قبل از شهادت مجاهد کبیر موسی خیابانی صورت گرفته ، لیکن فشرده آن با کمی تغییر ، بعد از شهادت برادرمان در لیبراسیون فیه چاپ رسید . ذیلا متن کامل سوال و جواب [یعنی آنچه که در لیبراسیون هم چاپ نشده است] را ملاحظه می کنید . »)

واقعیت بجز اینست . سرکوب وحشیانه تظاهرات ۳۰ خرداد (و موفقیت نسبی مجاهدین در برپائی آن) بود که فکر « مبارزه مسلحانه » برای بدست گرفتن فوری « قدرت » را به آنها تحمیل کرد :

این نقطه [« آغاز مبارزه قهرآمیز »] را ما به تنهایی و از پیش خودمان ، از روی گرایش ها و تمایلات ذهنی مان ، تعیین نکردیم . بلکه مجموعه تحولات ۲,۵ ساله جامعه ، آن را رقم زد . و به خصوص ، این خود ارتجاع بود که آنرا تعیین نمود .
(« صدای سردار » ، « مجاهد » ، ش ۱۲۹ ، ص ۵ ، س ۴)

تا سی خرداد که « مبارزه قهرآمیز » به سازمان تحمیل شد ، مجاهدین در پی « مبارزه مسالمت آمیز » و « گسترش سازمان » بودند :

با توجه به مجموعه شناخت هائی که ما از ماهیت رژیم داشتیم ، و براساس ماهیت و هویت ویژه ی خودمان و موقعیت سازمان در فردای انقلاب ، خط ما این بود که تا آنجا که ممکن و مقدوراست ، ضمن یک حرکت و مبارزه ی مسالمت آمیز ، سازمان ، اهداف ، آرمان ها و برنامه های خود را به میان توده های مردم ببریم و پایگاه اجتماعی مان را در بین توده های مردم گسترش دهیم .
(همان ، همان ص ، س ۵)

کنار زدن [... بنی صدر] در آن شرایط عملاً جز اعلام جنگ آشکار ارتجاع با انقلاب و بویژه با مجاهدین نبود [چرا ؟ مگر بنی صدر مظهر انقلاب و نماینده مجاهدین بود ؟] و میدانید که وقتی دشمن اعلام جنگ میدهد ، بازنده خواهید بود اگر حتی یک لحظه نیز سلاحتان را دیرتر از او بیرون بکشید . چرا که در این صورت جزدفاع محض ، کاری از پیش نخواهید برد .

(مصاحبه رجوی با « ایرانشهر » . به نقل از : « نشریه » ، ش ۲۱ ، ص ۱۷ ، س ۲)

مجاهدین ، خود برای فرارسیدن چنین روزی [« سرفصل ۳۰ خرداد » و آغاز ...] نزدیک به دو سال ونیم درخشان ترین خطوط و موضع گیری سیاسی و اقدام با بی سابقه ترین صبر و شکیبائی انقلابی در مسیر مبارزه و افشای ماهیت ضد خلقی رژیم خمینی و آگاه کردن خلق از یکسو و آمادگی و سازماندهی و بسیج سیاسی - نظامی نیروهای خود از سوی دیگر به منصفه ظهور رسانده بودند و چنین بود که در آستانه ی کودتای ارتجاعی خمینی [« عزل بنی صدر »] راهپیمائی ۵۰۰ هزار نفری مجاهدین در ۳۰ خرداد برگزار شد و آنگاه شروع مقاومت انقلابی و مسلحانه ی مجاهدین خلق آغاز پایان رژیم ضد خلقی خمینی را بشارت داد .

(« رشد تضادهای درونی رژیم » ، « نشریه » ، ش ۲۴ ، ۹ بهمن ۶۰ ، ص ۶ ، س ۳)

تظاهرات ۳۰ خرداد ، تظاهراتی بود از نوع تظاهرات پیشینِ شان و هیچ « آغاز » و « پایانی » در کار نبود . و این دقیقاً برخلاف گفته‌های امروزی رجوی است :

[تظاهرات ۳۰ خرداد] به مثابه ی اتمام حجت تاریخی با کل نظام خمینی ، اعلام اختتام بقایای مشروعیت موضعی این نظام و آغاز کردن دوران جدید انقلاب .

(« جمع بندی یکساله ... » . « نشریه » ، ش ۵۲ ، ص ۱۷ ، س ۱)

و آنچه را که محاسبه نکرده بودند ، نوع برخورد رژیم ددمنش جمهوری اسلامی بود و هیچ انتظار اینرا نداشتند که رژیم یکبار برای همیشه با آنها « تسویه حساب » یا « اتمام حجت » کند :

خصیصه ی ضد بشری خمینی را آنطور که هست ، نشناخته بودیم [...] باید اقرار کنیم که خمینی را دیگر تا این حد نمی شناختیم ! [... مجاهدین] که از روز اول سیاستشان را دقیقاً بر علیه « ارتجاع » کوک کرده اند و دائماً راجع بر پلیدی و رذالت و خودکامگی و خونخواری مرتجعین گفته و نوشته اند ، هنوز چنان که باید به منتهای پلیدی خمینی پی نبرده بودند .

(« جمع بندی ... » . « نشریه » ، ش ۵۱ ، ۵ شهریور ۶۱ ، ص ۴۴ ، س ۳ و ۲)

علیرغم اینکه از روز اول انقلاب ، سازمانمان را اساساً برای همآوری با ارتجاع کوک کرده بودیم ، ولی اعماق لثامت و قساوت و پلیدی او [خمینی] برایمان قابل سنجش نبود .

(« جمع بندی ... » . « نشریه » ، ش ۵۲ ، ص ۲۹ ، س ۱)

حتی اگر بپذیریم که مجاهدین میخواستند ، به قول رجوی « با کل نظام خمینی » ، « اتمام حجت تاریخی » کنند (اصلاً تمام کارهایشان « تاریخی » ست !) ، اما این رژیم جمهوری اسلامی بود که ، در ۳۰ خرداد ، با آنها « حجت را تمام کرد » :

[۳۰ خرداد] روزی که دارودسته ی ارتجاعی خمینی ماهیت ضد اسلامی و ضد خلقی خود را کاملاً بارز نمود ، روزی که رژیم خمینی در آن در تعقیب سیاست تصفیه نیروهای انقلابی و بخصوص سازمان ، به یک نقطه [... در اینجا خط خودم را نتوانستم بخوانم ! شاید : « عقب »] رسید و رسماً و علناً به فاز سرکوب قهرآمیز و خونین قدم نهاد و متقابلاً مارا نیز از اتخاذ روش برخورد قهرآمیز و مبارزه ی مسلحانه ناگزیر ساخت .

(« آخرین پیام ضبط شده سردار شهید خلق مجاهد کبیر موسی خیابانی : گزارش شش ماهه مبارزه انقلابی مسلحانه به برادر مسعود رجوی ». « نشریه » ، ش ۲۸ ، ص ۴ ، س ۱)

بعد از « نامه مجاهدین خلق به حضرت آیت الله خمینی » (« مقام رهبری کشور جمهوری اسلامی ») ، بتاریخ ۱۲ اردیبهشت ۶۰ ، رژیم می دانست که مجاهدین به فکر « مبارزه قهرآمیز » نیستند :

تا آنجا که انضباط آهنین تشکیلاتی ما کشتی داشته باشد تلاش خواهیم کرد هم چون گذشته ولو به بهای جان خواهران و برادرانمان [که چه ارزش دارند !] تا وقتی که راه های مسالمت آمیز ابراز عقیده و فعالیت انقلابی مطلقا مسدود نشده و باصطلاح حجت تمام نگردیده است از عکس العمل های خشونت بار و قهرآمیز بهره‌ییم .
(« مجاهد » ، ش ۱۱۹ ، ۱۷ اردیبهشت ۶۰ ، ص ۲ ، س ۳)

تقاضا می کنیم تا برای بیان مواضع و تشریح اوضاع و عرض شکایات [...] بدون هیچ گونه تظاهر و در نهایت آرامش به حضورتان برسیم . به گمان ما این می تواند یک رویداد مهم تاریخی محسوب شده و انشاءالله سرآغاز بسیار تدابیر و تفاهمات ملی و هرچه بیشتر زنده داشتن امید زندگانی مسالمت آمیز و در نتیجه نافی تشنجات داخلی و حتی زمینه ساز اتحادعمومی و سراسری برای دفع کامل العیار تجاوز حکام دیکتاتور و جاه طلب بعثی به حقوق و زندگانی هموطنان ستمزده و رنج‌دیده ی ما باشد .
(همان ، ص ۵۰ ، س ۳ . گذشته از تمام مطالب ، در آنموقع ، هنوز با « جنایتکاران تجاوزکار بعثی » - همان شماره ، ص ۱۰ - ، « بیانیه مشترک « امضاء نمی کردند ؛ عبرت انگیز است !)

البته بعدها رجوی ، در خارج از کشور ، ادعا کرد که دلیل « تقاضای به حضور رسیدن » ، « ریختن مرتجعین به زباله دان تاریخ » بود :

آیت الله باصطلاح مظلوم !! بهشتی [...] و [امام فرومایگی و شقاوت [...] بخوبی می فهمیدند که زمینه نارضائی مردمی و نفرت از ارتجاع آنقدر زیاد است که نیروهای متشکل مجاهدین بسرعت می توانند به خیابانها ریخته و کل نظام ولایت ارتجاع و سردمداران مرتجعش را جارو کنند . مگر همین یکماه پیش از نبود که خمینی تقاضای ملاقات مجاهدین و هوادارانشان در تهران را بعد از یک هفته به سوراخ خزیدن و تردید رد کرده بود ؟ مگر مجاهدین به مودبانه ترین بیان ، ننوشتند بودند که حتی حاضر ند سلاحهایشان را دو دستی تقدیم کنند ؛ مشروط براینکه آزادیهای قانونی تضمین شده و « مقام رهبری » [« جمهوری اسلامی » را جا می اندازد ، چرا که امروز مدعی اند که همیشه گفتند که این رژیم اسلامی نیست و تنها « رژیم خمینی » است] (بر طبق قانون اساسی) واقعا تنها « بر طبق قانون اساسی ؟ ») ، آنها (مجاهدین) و هوادارانشان را در تهران در اقامتگاه خود بپذیرد ؟
آنروز هم که شیطان جماران این تقاضا را رد کرد از این میترسید که میلیونها تن [از جمعیت ۷ ، ۸ میلیونی تهران ، « هوادار مجاهدین در تهران » بودند] ، خودش را با جمارانش بطور مسالمت آمیز به زباله دان تاریخ بریزند .
(مصاحبه رجوی با « ایرانشهر » . به نقل از : « نشریه » ، ش ۲۱ ، ۱۸ دی ۶۰ ، ص ۱۵ ، س ۱۰۲ . عبرت انگیز است : در آنزمان ، از آنجائیکه « ایرانشهر » با رجوی مصاحبه کرده بود ، « یکی از نشریات ایرانی وزین در خارج از کشور » بود - همان ، ص ۶ ، س ۱ - ، با این توضیح در تاریخچه اش : « این نشریه هفتگی ، توسط شاعر مشهور ، احمد شاملو در حین انقلاب تاسیس شد » - همان ، همان ص ، همان س . موسس ایرانشهر ، حسین باقرزاده بود و شاملو سردبیر آن . میبایست ، حتما نامی از شاملو بیاید . چراکه رجوی از شاملو چنین یاد کرده بود : « شاعر شاعران ، خورشید درخشان آسمان ادب ایران » - مجاهد ، ش ۱۲۳ ، ۱۴ خرداد ۶۰ ، ص ۳ ، س ۳ . رجوی که با هر نشریه ای مصاحبه نمی کند ! میبایست « اعتبار » ی به این نشریه داد ! اما دو چیز را « فراموش » کرده بودند : ۱- همین شاملو ، در مصاحبه ای با « تهرانمصور » ، در سال ۵۸ ، « ایرانشهر » را « دکان دو نبشه » خوانده بود ؛ ۲- این « ایرانشهر » منتشر شده در آمریکا ، ربطی به « ایرانشهر » باقرزاده ندارد باری و بهر جهت ، این « نشریه وزین » را بعدها « صد انقلابی » می خوانند !

با توجه به مطالب که در بالا نقل کردیم ، در نقل قولی که از رجوی در زیر می آوریم ، بخش اول درست و بخش دوم نادرست است :

در رابطه با رژیم با این ویژگیها و با آن توطئه ها همچنان که ۲,۵ سال اول ، مسیح وار باید در برابر ضرباتش در نهایت بردباری « گونه می چرخانیم » ؛ اما از ۳۰ خرداد به بعد ، مقتضای عقل انقلابی - لاقل برای فاز نخستین - تهاجم بی امان و عمل حسین گونه ی مجاهدین بود .
(« نشریه » ، ش ۵۲ ، ص ۱۵ ، س ۲)

در مورد بخش اول نقل قول فوق ، مطالب دیگری هم - و به فراوان - ، در جاهای دیگر گفته است - که راست و دروغش بعهدہ (و نمی گوئیم « به کمر ») خودش . چند نمونه :

ما جنگ را شروع نکردیم و نمی خواستیم هم بکنیم . بارها به خمینی نامه نوشتیم و گفته بودیم که تا آنجائی که حجت تمام نشده و فضا برای فعالیت مسالمت آمیز قانونی ، مطلقا از ما گرفته نشود ؛ ما نمی خواهیم مسالمت را برهم بزنیم و اما اگر شد ، دیگر جز نوشتن وصیت نامه مان راهی نیست . الان هم ما خواستار مسالمت هستیم .
(همان ، ص ۱۹)

اگر بخواهید دجالی همچون خمینی را از اوج اعتماد توده ای که متوجه اوست بزیر بکشید ، چه بسا که میبایست همچون مجاهدین ، مدتها فقط صبر و تحمل کنید . آری ، حمایت و اعتماد توده ای که امروز مجاهدین از آن برخوردارند ، مفت و مجانی حاصل نشده است . ما طی ۲,۵ سال اول از یک کوره گذاران آزمایش اجتماعی و سیاسی عبور کردیم تا توانستیم ماهیت پلید دشمن خدا و خلق و اصالت و جان باختگی خود را به اکثریت مردم [چرا دیگر نه « خلق قهرمان »] ایران ثابت کنیم .
(مصاحبه با « ایرانشهر » . به نقل از : « نشریه » ، ش ۲۱ ، ص ۱۲ ، س ۲)

واقعیت به جز اینست . تا آنجا که توانستند ، کوشیدند که « چهره نورانی و آسمانی » جمهوری اسلامی ملوث نشود . چراکه براین اعتقاد بودند :

وقتی که قدم به قدم ماهیت خمینی آشکار می شد ، این خمینی نبود که اُفت و نزول پیدا می کرد ، بلکه ایدئولوژی ما [اسلام] نیز لاقل برای یک دوره تاریخی در محاق فرو می رفت .
(« جمع بندی ... » . « نشریه » ، ش ۵۲ ، ص ۲۲)

و تمام تلاششان این بود - و هست - که « اسلام عزیز » ، « در محاق فرو » نرود . از همینرو « انقلاب دموکراتیک نوین » را آغاز کردند و امروز معتقدند که :

آن چیزی که دارد در ایران سقوط می کند ، اسلام واقعی نیست [هریک از « اسلاميون » ، « اسلام راستین و محمدی » خود دارند !] ؛ اسلام محمدی نیست . بلکه ارتجاع محض اما پرده پوشی شده تحت عنوان اسلام است . حال آنکه اسلامی که سمبل تاریخی آن علی علیه السلام است [و محمد « قاق » !] ، هر روز در خون مجاهدین ، زنگار شسته تر می شود و درخشش خود را آشکارتر می کند .
(« سوال از برادر مجاهد مسعود رجوی / س.ال ۲ » ، « نشریه » ، ش ۲۴ ، ۹ بهمن ۶۰ ، ص ۳۰ ، س ۱)

فکر می کنم حالا برای همه روشن باشد که اگر مجاهدین نبودند خمینی برای یک دوران تاریخی اسلام - ایدئولوژی انقلابی مارا - لکه دار کرده بود . آنقدر که شاید تا مدتها نمی شد اسمش را برد .

(« سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی در دیدارهای ۱۲ اردیبهشت » ۶۳ ، « مجاهد » ، ش ۲۰۵ ، ۱۰ خرداد ۶۳ ، ص ۱۱ ، س ۲)

« یک فاز » و « سه فاز » سرنگونی

گفتیم که بعد از موفقیت نسبی تظاهرات « مسالمت آمیز » سی خرداد و بعد از « گرویدن » بنی صدر (و به ادعای او و بزعم مجاهدین ، همراه او ، ارتش) این توهّم در بین شان راه یافت که در زمان بسیار کوتاهی به قدرت خواهند رسید ! و از همینرو ، تمام برک هایشانرا « رو » کردند و از آنجائی که دست شان رو شده بود ، دارو ندار شانرا باختند (بعدا توضیحات مفصلتری خواهیم داد) .

در آزمون « قیام مسلحانه » (و درواقع ، کودتا) برایشان عاجل بود و یک « فازه » ! بعدها ، در خارج از کشور ، بعد از حباب شدن « سراب پیروزی » ، نه تنها برای « بزیر کشیدن خمینی » ، به « سه فاز » اعتقاد پیدا کردند ، بلکه حتی « تاریخ مناسبات مجاهدین با خمینی » را « سه فازه » کردند :

از روز ورود [خمینی] به ایران تا ۲۰ ژوئن ۱۹۸۱ یعنی زمانی که ما مقاومت را شروع کردیم ، مناسبات ما با خمینی سه فاز را گذرانده است :

اولین فاز از روز انقلاب بود تا اوائل ژوئن ۱۹۸۰ در این مرحله هردو طرف همدیگر را مورد حمله قرار میداند بدون آنکه از یکدیگر نامی ببرند [...] دومین فاز از زمانی است که بعد از امجدیه به ما حمله کردند - من آنجا یک سخنرانی داشتم که کار به زدو خورد نیز کشید [...]

(« مجاهدین چه کسانی هستند و چه میخواهند ؟ » ، مصاحبه رجوی با نشریه آلمانی Link - چاپ - ، دسامبر ۸۱. به نقل از : « نشریه » ، ش ۳۱ ، ۲۸ اسفند ۶۰ ، ص ۷ ، س ۳ و ۲)

می بیند که علاوه بر « ۹۰٪ » (که پیش از این ، مختصری به آن اشاره کرده ایم) ، به « سه فاز » هم علاقه مندند . به جز « سه فاز » ی که در بالا نقل شد ، تا به امروز ، دو « سه فاز » دیگر هم دارند : « ازدواج های سه گانه » (که در بخش دوم همین نوشته به آن خواهیم پرداخت) و دیگری « سه فاز مقاومت مسلحانه » :

مراحل سه گانه استراتژی سرنگونی خمینی - در چارچوب مبارزه مسلحانه :
(« جمع بندی ... » ، « نشریه » ، ش ۵۲ ، ص ۳۵)

بطور کلی سه گام اساسی یا مرحله [یا « فاز »] استراتژیک برای رسیدن به مقصد (سرنگونی خمینی) وجود دارد .
(همان ، ص ۳۲)

[مرحله اول] بی آینده کردن رژیم ، سلب ثباتش ، تثبیت نظامی سازمان و معرفی و تثبیت آلترناتیو [« شورای ملی مقاومت »] .
(همان ، ص ۳۵)

در مرحله اول ، نوبت « سران سیاسی بود » . قبل از هر چیز ، شاه مهره ها هدف بودند .
(همان ، ص ۳۸)

[مرحله دوم] شکستن طلسم اختناق .

(همان ، همان ۳۵)

در مرحله دوم ، تنه سرکوبگر ، مد نظر است ؛ یعنی محل های عینی و حاملین جاندار اختناق .

(همان ، ص ۳۸)

[و مرحله سوم] سرنگونی [رژیم خمینی] . باید نهایتا از کانال قیام مسلحانه و با حضور توده های مردم صورت

بگیرد ؛ چون در چشم اندازهای ما و با اصول و پرنسیب های ما ، انقلاب را اینطوری باید پیش برد .

(همان ، ص ۳۲)

نتیجه گیری این « مرحله بندی » :

منظور از تثبیت آلترناتیو (هر کجا که اشاره شد ، یا خواهد شد) نه برای مدت نامحدود و زمان طولانی ، بلکه

بعکس ، در چشم انداز محدود است . دقیقا به همان دلیل که تمام خط و ربط های استراتژیکی و تحلیل ما نیز حاکی

از ضرورت و حتمیت سرنگونی رژیم خمینی در چشم انداز محدود و خلاصه در کوتاه مدت است .

(همان ، ص ۳۵)

در « زمان سنجی » استراتژیک ما ، « کوتاه مدت » ، معادل ۱ تا ۳ سال است . بین ۳ تا ۵ سال را « میان مدت » ، و

از ۵ سال به بالا را « دراز مدت » تلقی می کنیم .

(همان ، همان ص)

« سقوط رژیم در کوتاه مدت »

با توجه به مطالب بالا ، پس بی حساب (!) نگفته بود :

پایان عمر خمینی ، رژیمش چندماه بیشتر ندارد .

(مصاحبه با روزنامه ایتالیائی Stampa Sera ، ۲۱ دسامبر ۸۱ . به نقل از : « نشریه » ، ش ۲۴ ، ص ۱۹ ، س ۱)

در آینده ی نه چندان دور « لحظه ی مناسب » فرا خواهد رسید و گُل انقلاب دموکراتیک ما در جائی خواهد شکفت .

(مصاحبه با « لیبراسیون » . به نقل از : « نشریه » ، ش ۲۷ ، ص ۱۴ ، س ۲)

س : آیا از جنگ داخلی و یک حمام جدید خون نگران نیستید [...] ؟

ج : هیچ لزومی به جنگ داخلی یا حمام خون وجود ندارد . خمینی زودتر از این چیزها رفتنی است .

(همان ، همان ص ، س ۳)

مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق ایران و متحد ابوالحسن بنی صدر در رهبریت جبهه متحد شورای ملی مقاومت ، چنین می گوید که مردم ، خمینی را سرنگون خواهند نمود . وی می افزاید سال ۱۹۸۲ آخرین سال خمینی است ؛ سالی که جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران مستقر خواهد شد .

(Workers View Point - پیش از این یاد شده - ، به نقل از : « نشریه » ، ش ۳۲ ، ص ۲۷ ، س ۲)

مجاهدین بیش از هر زمان دیگر محبوبیت مردمی دارند و به صورت حماسه درآمده اند . حال دیگر بر شیطان تسلط داریم و در حال گذاشتن او در شیشه اش هستیم و بزودی آنرا مهر و موم خواهیم کرد [...] سپیده دم ایران نزدیک است .

(مصاحبه رجوی با « آفریک-آزی » - پیش از این یاد شده . به نقل از : « نشریه » ، ش ۴۵ ، ص ۳۰ ، س ۳)

برای من درست نیست که بگویم در چه تاریخ دقیقی این عمل [سرنگونی « رژیم خمینی »] صورت خواهد گرفت ، ولی می توانم سال ۸۲ را سال سرنگونی رژیم خمینی اعلام کنم . یعنی چه به لحاظ نظامی ، اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی براساس تحلیل ما از اوضاع .

(مصاحبه رجوی با « گاردین » - پیش از این یاد شده . به نقل از : « نشریه » ، ش ۲۶ ، ص ۱۳ ، س ۱)

تا پیروزی بر خمینی راه درازی نمانده و مرحله ی تدارک برای اعتراضات ، اعتصابات و سرانجام قیام عمومی نیز آغاز شده است .

(« پیام برادر مجاهد مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت بمناسبت سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن » ، « نشریه » ،

ش ۲۶ ، ص ۱۷ ، س ۳)

سالی که آغاز می شود ، سال پایانی خمینی است . حتی اگر تمامی امپریالیستهای جهان به کمکش بشتابند و اگر هر روز قیمت نفت را خائنانه تقلیل دهد ، باز هم رژیم قرون وسطائی موسوم به « ولایت فقیه » پایدار نخواهد بود . (مصاحبه با « الوطن العربی » - پیش از این یاد شده . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۱۹۶ ، ص ۱۲ ، س ۴)

آری گفته و می گوئیم که رژیم خمینی در کوتاه مدت سقوط می کند .
(پیام برادر مجاهد مسعود رجوی بمناسبت عید نوروز ۶۱ . « نشریه » ، ش ۳۲ ، ص ۴۱ ، س ۲)

گویا بعد ها - بیشتر از بنی صدر و کمتر - از « خودشان » (و نه در واقع از خودش) انتقاد کرده است که چرا سرنگونی « رژیم خمینی » را در « کوتاه مدت » می دیده است :

بگوش خود در تهران از [.. بنی صدر] شنیدم که تخمین می زد [خاکِ عالم بر سرِ بنی صدر که « پیشوا » ی بزرگ را به اشتباه انداخت !] خمینی دو ماهه سقوط خواهد کرد . پیش بینی هائی از همین قبیل در بدو ورودمان به پاریس نیز به خبرنگاران عرضه می نمود [و رجوی « هرگز » نکرد !] که در چند مورد شخصا [و شخصا !] شاهد بودم . ۲ سال بعد بمناسبتی در جلسه ی شورا حرف از اینگونه پیش بینی های نادرست پیش آمد . من از خودم واز مجاهدین در این رابطه انتقاد نمودم . زیرا در بدو ورود به پاریس اعلان کرده بودم که سقوط رژیم به یکسال نمی کشد و نیز سال ۱۹۸۲ (لغایت دی ماه ۱۳۶۱ خودمان) را سال سقوط حتمی رژیم ارزیابی کرده بودم .
(« گزارش مسئول شورا ... » ، « مجاهد » ، ش ۲۲۳ ، ص ۱۰)

نمیدانیم که چرا می خواهد تمام « کاسه کوزه » ها را بر سرِ بنی صدر « فلک زده » بشکند . چیزی بود که باو گفته بودند و ان « بیچاره » حق دارد که اینچنین گله کند :

[بنی صدر :] ما در شروع برای چند ماه آمدم اینجا و حالا شده ۳ سال .
(از « صورتجلسات اجلاس ۱۲ و ۱۳ دیماه ۶۲ شورای ملی مقاومت » . به نقل از : « گزارش مسئول شورا ... » . « مجاهد » ، ش ۲۲۳ ، ص ۴۱ ، س ۴)

مگر نه آنکه گفته شده بود :

صبح پیروزی و مقاومت انقلاب ما علیه ارتجاع نزدیک است و با یاری خدا بزودی شاهد بازگشت قهرمانانه دکتر بنی صدر (رئیس جمهور) و برادر مسعود رجوی خواهیم بود .
(« پیام برادر مجاهد موسی خیابانی » در رابطه با « پرواز قهرمانانه » [پرواز بنی صدر و رجوی به پاریس] . « نشریه » ، ش ۱۱۰۴ سپتامبر ۸۱ ، ص ۷ ، س ۲)

حتما فکر می کنید که با « انتقاد از خود » ی که رجوی از زبان مجاهدین کرد ، قضیه تمام شد و دیگر بی گدار به آب نزد ! چرا زد - یا زدند ! اما اینبار ، گاه دست به عصا و گاه بروالِ سابق :

ما با خمینی به شیوه ی خودمان برخورد می کنیم . ما سراپای دستگاه نظامی - پلیسی اورا به فلج رشد یابنده ای می کشانیم و آرام و سنجیده نفس رژیم را بند می آوریم .
(« گزارش مجله « تایم » [۱۲ مارس ۸۴] در رابطه با اوضاع ایران - قسمتی از مصاحبه برادر مجاهد علی زرکش » . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۱۹۶ ، ص ۳ ، س ۵)

خمینی ماندنی نیست و خلاصه اگر سرنگونی اش دیر و زود داشته باشد ، سوخت و سوز ندارد . یعنی بحث در کمیت زمانی لازم سرنگونی رژیم و در تمامیت آن است و نه در اصل حتمیت سرنگونی [« برف را دید و گفت : می بارد ! »]

(« سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی در دیدارهای ۱۲ اردیبهشت ». « مجاهد » ، ش ۲۰۴ ، ۳ خرداد ۶۳ ، ص ۱۹ ، س ۵)

در مدت کوتاهی یک ، یا دو سال آینده [... رژیم خمینی] در هم فرو خواهد پاشید [خود به خود و دیگر نه توسط مجاهدین !]

(مصاحبه رجوی با **وخن پرسه** . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۲۲۶ ، ص ۳ ، س ۳)

امروز برای خمینی بیش از یکی دو سال قاتل [نیستیم] .

(مصاحبه رجوی با **سونکا داگ بلادت** . به نقل از « مجاهد » ، ش ۲۱۵ ، ص ۲ ، س ۵)

سوال : این رژیم چند وقت دیگر می تواند خودش را سرپا نگه دارد ؟

جواب : مدت زیادی طول نخواهد کشید . شاید یک یا دو سال . اما این به شرایط خارجی نیز بستگی دارد .

(مصاحبه رجوی با « تلویزیون سراسری اتریش ، کانال ۲ » ، ۹ اوت ۸۴ . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۲۱۶ ، ۲۶ مرداد ۶۳ ، ص ۲۹ ، س ۲)

و بالاخره در مصاحبه ای که « در ۱۴ تیر ماه [۶۳] در لندن انجام گرفته است » ، به خبرنگار « الحوادث » می گوید :

بیش از نصف مسیر پیروزی را طی کرده ایم و در کوتاه مدت خواهیم رسید .

(به نقل از : « مجاهد » ، ش ۲۱۴ ، ۱۱ مرداد ۶۳ ، ص ۴۶ ، س ۱)

« سرآغاز [...] انقلاب جدید ایران » (« سر فصل تاریخی ۳۰ خرداد »)

پیش از این گفتیم که در زمانِ تظاهرات ۳۰ خرداد ، مجاهدین هیچ انتظارِ اینرا نداشتند که « حجت با آنها تمام شود » و در نتیجه نمی توان آنرا مقدمه « مبارزه مسلحانه » شان دانست و ادعای هایِ امروزشان که میخواستند در آن روز « مرتجعین را به زباله تاریخ » بریزند را رد کردیم . و گفتیم که بعد از موفقیتِ نسبی این تظاهرات بود که به فکرِ بدست گرفتنِ قدرت (به تنهایی و بدون « سهیم » کردنِ دیگر نیروها و « فراموش » کردند که در ۳۰ خرداد هوادارانِ نیروهایِ دیگر هم شرکت داشتند) ، افتادند . شاید هم بعدها تاسف خوردند که «مسلحانه » دست به تظاهرات نزدند . گفته هایِ زیرینِ رجوی چه خوب ! گفته هایِ پیشینِ ما را خلاصه می کند . اگرچه طولانیست ، اما به خواندنش می ارزد :

عالیترین ارگان سازمانی ما از روز ۲۶ خرداد مستقیماً خود وارد کار گردید . رهنمون این بود : میبایست بهر ترتیب و با هر قیمت [که از خود مایه نمی گذاشتند] ، یک تظاهرات بزرگ توده ای را بار دیگر آزمایش نمود . آخرین تجربه ی مسالمت آمیز نیز حتی به منظور اتمام حجت سیاسی و تاریخی باید از سر گذارنده شود [...] تظاهرات تاکتیکی و هر کار دیگر را تعطیل کنید .
(مصاحبه با « ایرانشهر » . به نقل از : « نشریه » ، شماره ۲۱ ، ص ۱۷ ، ستونهای ۳ و ۲)

ما به قربانگاه میرویم تا نسلهای آتی لعنت مان نکنند . تا اگر ذره ای شرف و انصاف در مجلس دست پخت خمینی و سایر سردمداران رژیم موجود است ، به دوران مسالمت پایان ندهند و لاقلاً راه باریکه ای برای تنفس سیاسی مردم باقی بگذارند ... [...] فرماندهان و مسئولان مجاهدین در این روز واقعا یک شاهکار تاکتیکی و نظامی آفریدند . تظاهرکنندگان به ۵۰۰ هزار تن بالغ میشدند . غیرممکن ، ممکن شده بود . تودهنی محکم دیگری به خمینی که هنوز در مشنه ی دجال بازی ۲۵ خرداد [« علیه جبهه ملی و بسیج سیاسی - نظامی و ایدئولوژیکی نیروها و شکست تظاهراتی که قرار بود آنروز توسط جبهه ی ملی صورت بگیرد » (همان ، همان ص ، س ۱)] بود و دلش میخواست جریان عزل [بنی صدر] را بی درد و سر و با توپ و تشرهای معمولی خاتمه بدهد . پس دیگر خمینی چاره ای نداشت جز اینکه شخصا فرمان تیر و بکاربردن مسلسل سنگین بدهد ، در این لحظه ابتدای جمعیت به میدان فردوسی رسیده بود و لابد اعلامیه ی عصر ۳۰ خرداد پاسداران ارتجاع را شنیده اید که : « به اذن رهبر کبیر » دستور می یابند تا آتش بکشایند . و اگر آتش نبود از میدان فردوسی تا میدان سپه و تا جaro کردن مجلس ارتجاع راهی نبود [...] یک خبرنگار مترقی اروپائی که شاهد صحنه های ۳۰ خرداد بوده است ، اخیراً به خودم میگفت که دقایقی چند در کمال بهت و حیرت انتظار « قیام » داشته و تعجب میکرد که چرا مجاهدین از سلاحهایشان استفاده نمی کنند !؟

(همان ، ص ۱۷ ، س ۳ و ص ۱۸ ، س ۱)

و من به او گفتم که از هر کجا که شنیده اید که مجاهدین ، در آنروز سلاح داشته اند ؛ اشتباه شنیده اید به خاطر اینکه استفاده از سلاح را مطلقاً ممنوع کرده و هنوز فرمان آتش نداده بودیم . چرا که به نظر ما (مجاهدین) باید ابتدا شعار مرگ بر خمینی توده گیر شود و آنگاه پیشتاز ، مجاز است مسلحانه از روی جسد خمینی و نظام ارتجاعی

اش عبور کند . ما آنروز فقط حجت را تمام کردیم . پایان مشروعیت کل نظام . خداحافظی مطلق با خمینی [و در واقع « خداحافظی مطلق خمینی با مجاهدین »] .
(همان ، ص ۱۸ ، س ۱)

ما از فردای ۳۰ خرداد و عزل آقای بنی صدر وارد مرحله ی جدیدی میشویم : رژیم تمامی مشروعیتش را بالکل از دست میدهد .
(همان ، همان ص ، س ۳)

از نظر ما (مجاهدین) و اسلامی که ما به آن معتقدیم ، کل رژیم خمینی با همه ی نهادهایش از روز اول هم فاقد مشروعیت ایدئولوژیک و بخاطر ماهیت ارتجاعی و فقدان صلاحیت ایدئولوژیکی ، غاصب رهبری انقلاب بوده است .
(همان ، ص ۲۵ ، س ۱)

به همین دلیل مجاهدین از آغاز فعالانه با آنچه که خود ، « ارتجاع » میدانستند و نیز با سردمداران و احزاب و رهبران مربوطه به آن به مثابه تهدید اصلی خلق و انقلاب چنگ در چنگ شده و خود را برای قطعی ترین نبرد ممکن آماده ساختند . تا آنکه از فردای ۳۰ خرداد ۶۰ همه ی شرایط برای شعار انقلابی « مرگ بر خمینی » توسط مجاهدین آماده شد .
(همان ، همان ص ، س ۲)

و اما از نظر سیاسی ، به استناد رای تمایل اکثریت مردم ایران ، ما رژیم خمینی و نهادها و مقامات قانونی مربوطه به رژیم را دارای مشروعیت سیاسی و اجتماعی مقطعی (چنانچه در تحلیل منتشره در مجاهد آبان ۵۸ نیز اشاره شده) دانسته و علیهذا تا خاتمه ی این مشروعیت در ۳۰ خرداد ۶۰ ، دست به سلاح نبرده و هرگز به نقض قانون اساسی آن اقدام ننموده و تا آنجا که می توانستیم خود را در التزام عملی به این قانون اساسی نگهداشتیم . بنابراین به اعتقاد مجاهدین : در حالیکه رژیم خمینی مشروعیت ایدئولوژیکی (مطلق) [پس « نیمه مطلق » و « اسلامی » بود] نداشت ، بطور نسبی – به اعتبار تمایل اکثریت مردم – با همه ی نهادهای قانونی اش ، از نظر ما معتبر بود .
(همان ، همان ص ، س ۳)

«مدارج ترقی»: از «امام خمینی» تا «دجال جماران»

آیا واقعا، آنچنان که بعد ها در خارج از کشور مدعی شدند (و در بالا نقل کردیم)، «کل رژیم خمینی با همه ی نهادهایش از روز اول هم فاقد مشروطیت» برای مجاهدین بودند و خمینی هم از دیدگاه شان «از روز اول»، «دجال»، «ارتجاعی»، «امام جنایتکاران»، «ضدبشر» و ... بود و هرگز رهبری او را نپذیرفتند؟:

ما که خمینی و تفکر او را از سالهای ۱۹۷۰ به بعد بخوبی می شناختیم، هیچگاه به رهبری نپذیرفتیم و از همان فردای انقلاب افشاء سیاستهای ارتجاعی اش را آغاز کردیم.
(مصاحبه رجوی با EXTRABLATT. به نقل از: «نشریه»، ش ۳، ص ۶، س ۱)

ما که از نمونه زیر چنین برداشتی نداریم:

شجاعت و صراحت دو مشخصه بارز امام خمینی است. امام در تمام زندگانش، در تمام فراز و نشیب های مبارزات سیاسی اش و حتی در تمام برخوردهای خصوصی و فردیش تاکنون این دو خصلت اصیل را دارا بوده است. بیاد میآوریم در سالهای ۴۰ تنها امام بود که با قاطعیت و صراحت تمام در مقابل رژیم منحوس سلطنتی موضع گرفت. بیاد میآوریم که چگونه شجاعت های امام در نظر عافیت جویان سازشکار به تندروی و درنظر نگرفتن شرایط تعبیر میشد، و بیاد میآوریم که پیام های شورانگیز امام در خلال مبارزات ضد دیکتاتوری یکی دو سال گذشته چه وحشتی برای رژیم و محافظه کارانی که بیشتر دلشان برای رژیم میسوخت تا مردم، ایجاد کرد. امام بارها در فرازهای حساس تاریخ سیاسی معاصر کشورمان با یک رهنمود و یا پیام، فصل جدیدی را برای مبارزه خلقمان گشوده است. و اکنون در این برهه زمانی با گشایش جدیدی روبرو هستیم. اشغال جاسوس خانه آمریکا و متعاقب آن پیام امام خمینی، در واقع آغاز مرحله جدیدیست که بنظر ما باید با استقبال صادقانه کلیه عناصر آگاه و سازمانهای انقلابی و مترقی روبرو گردد. سازمان مجاهدین خلق اخیرا چهار پیام مهم و تاریخی امام را در مجموعه ای گردآوری. چاپ کرده است. سخنان امام خمینی به نماینده ویژه پاپ در قم، پیام به خواهران و برادران کرد، سخنان امام خطاب به پاسداران در قم، پیام به شورای امنیت فرمایشی [که مجاهدین بعدها، در خارج از کشور، به همین «شورای امنیت فرمایشی» نامه نوشتند]. در تمامی این مجموعه علاوه بر صراحت و شجاعت امام برخورد متواضعانه و صادقانه ایشان به نحو چشمگیری جلب نظر می کند.
(«معرفی کتاب چهار پیام تاریخی «امام»». «مجاهد»، ش ۱۵، ۲۶ آذر ۵۸، ص ۱۰، س ۶)

ایکاش در همانموقع «دجالگری گرونگانگیری» را میدیدند و می گفتند:

آیا خمینی می تواند در حالیکه ضدبشر است ضد امپریالیست باشد؟
(«مسعود رجوی، مجاهدین خلق: هیچکس تابعال مثل خمینی به امپریالیسم خدمت نکرده است»، نشریه آلمانی Die – Neue، ۸ اکتبر ۸۲. به نقل از: «نشریه»، ش ۶۲، ۲۱ آبان ۶۲، ص ۱۳، س ۲)

هر سگی که در یک جا پشت امپریالیستها زوزه کشید ، ضد امپریالیست نیست .
(« جمع بندی یکساله ... » ، « نشریه » ، ش ۵۰ ، ۲۹ مرداد ۶۱ ، ص ۷ ، س ۱)

و از این گذشته ، چگونه بعدها این « امامی » که از « مشخصات بارز » ش « شجاعت و صراحت » است ،
«مزور» از آب در آمد و از خصوصیات اینچنانی برخوردار گردید ، برما پوشیده است :

دجال بازی ها [... ی خمینی] واقعا نشان دهنده ذات پلید و ماهیت کثیف و روحیات ریاکارانه ی یک مزور
هشتادساله است .
(« جمع بندی ... » ، « نشریه » ، ش ۳۹ ، ۱۳ اوت ۶۲ ، ص ۳۹ ، س ۳)

از آنجائیکه قصد آن نداریم که به تک تک موصعگیری های دیروز - و امروز - آنها در مورد اشخاص ، جریانها و
وقایع سیاسی و ... بپردازیم (اسناد بسیار داریم و صفحات و صفحات می توانیم « سیاه » کنیم) ، بیش از این
- در اینجا - ، دنباله این قضیه را نمی گیریم و بهتراست که به بحث خودمان برگردیم .

دنباله « سرآغاز تاریخ جدید ایران » (« سر فصل ۳۰ خرداد »)

فرض کنیم که تمام مطالبی را که ما در مورد ۳۰ خرداد بیان کردیم ، نادرست باشد و واقعیت همان باشد که مجاهدین می گویند ، یعنی بین خودشان تصمیم گرفتند که بیائیم ، یکبار برای همیشه ، حجت را با خمینی تمام کنیم و تظاهرات مسالمت آمیز راه بیاندازیم و اگر با ما با خشونت رفتار کرد ، ماهم مبارزه مسلحانه را شروع کنیم. آیا واقعا ، از طرفی آمادگی و از طرف دیگر امکاناتش را داشتند ؟ همین جور که « الابطختکی » ، در عرض چندروز ، مبارزه مسلحانه شروع نمی شود . ساده نیست که یک سازمان کاملا سیاسی ، که تمام اعضاء و کادرها و هوادارانش برای رژیم شناخته ساخته شده است ، یکروزه نظامی کرد :

تا قبل از [۳۰ خرداد] ما اساسا یک سازمان سیاسی بودیم با کارهای عمدتا علنی [...] یک چنین سازمان سیاسی عریض و طویلی را که نمی شود یک دفعه مخفی کرد ، نمی شود جاسازی کرد یکدفعه نمی شود آنرا با آن مناسبات گسترده اش زیر زمین برد ! مخصوصا وقتی که شما می بینید اگر [دیر ؟] بجنبید ، خمینی غافلگیرتان خواهد کرد ، همه را داغان خواهد کرد و همه را از بین خواهد برد [...] پس روشن است که بخاطر پیش دستی بردشمن ممانعت در غافلگیری ، لاجرم یک عدم آمادگی هائی درکار هست ، لاجرم همه [بخصوص هواداران بدبخت و کم اهمیت !] نمی توانند مخفی و از دسترس دشمن دور شوند . پس قدرت کمی دستگیر کردن و ضربه زدن دشمن رژیم بطور نسبی در دور اول یا سال اول طبیعتا به نسبت سال بعدی زیاد خواهد بود .
(« جمع بندی ... » ، « نشریه » ، ش ۵۰ ، ۲۹ مرداد۶۱ ، ص ۳۲)

اگر واقعا ، آنطور که امروز می گویند :

از روز اول انقلاب ، سازمانمان را اساسا برای همآوردی با ارتجاع کوک کرده بودیم .
(« جمع بندی ... » ، « نشریه » ، ش ۵۲ ، ص ۲۹)

و اگر واقعا شناخت درستی از رژیم داشتند ، دیگر آنقدر « گل و گشادبازی » در نمی آوردند و « از سیر تا پیاز » شان برای رژیم شناخته شده نمی بود .

واقعیت اینست که « به خواب و ظاهر » نمی دیدند که رژیم بآنصورت و با آن فوریت با آنها رفتار کند . واقعیت اینست که سازمانی که خودرا از روز اول بنحوی کوک کرده بود که لاجرم می بایست در آمادگی کامل درهر لحظه و سربزنگاه باشد ، بوجهی آنچنان وحشتناک غافلگیر نمی شد و ضربه ای آنچنان عظیم نمی خورد و ضربه ای اینچنین عظیم به کل جنبش انقلابی ایران نمی زد .

تمام « گناه » این ضربه ، بعهدء سازمان مجاهدین نیست ؛ مقصر اصلی خود جنبش چپ است که بجای شناخت درست از رژیم ، کورکورانه از مجاهدین « مدلگیری » می کرد و منتظر عمل و عکس العمل های آنها بود : کودک

عقب مانده ای بود که حتی دست و پایش را بدون کمک مجاهدین نمی توانست جمع کند ! مصیبت از این بالاتر ؟
الگوئی بنام مجاهدین داشتن ! و حسرتا ...

در مورد عدم آمادگی مجاهدین ، مطلبی از « یعقوبی خائن و رسوب ارتجاع » می آوریم که بنظر ما گویاست و با واقعیت می خواند :

عدم آمادگی [برای شروع مبارزه مسلحانه] بدین معنی [است] که نیروهای ما تماما شناخته شده و علنی و در چنگال رژیم ، ، هیچ آمادگی ذهنی و عملی آنچنانی برای یک مبارزه ی سخت و بی امان وجود نداشت و با آنهمه سلاح و مهمات حتی تمامی کادر مرکزی مسلح نبوده ، چه رسد به تمامی اعضاء و همچنین بغیر از تعداد کمی از افراد که خانه ی مخفی داشتند بقیه در خانه های علنی ... زندگی می کردند .

(از نامه پرویز یعقوبی به تاریخ ۶۱/۱۱/۱۶ . به کی ؟ به ابریشمچی ؟ به نقل از : « تصفیه رسوبات ارتجاعی و انحرافی شرط بقاء و تکامل سازمان انقلابی » ، « مجاهد » ، ش ۲۴۶ ، ۱۹ اردیبهشت ۶۴ [؟] ، ص ۳۷)

تا ۳۰ خرداد ، مجاهدین گوئیا باند سیاه و کت و کلفت و پهنی برچشم داشتند و بعد از آن ، همه اش ادعا :

معنی تشکیلاتی این سر فصل [۳۰ خرداد] ، برای ما نظامی شدن کامل سازمان سیاسی بود که اگر از همان فردای انقلاب ، ما هم مثل بعضی گروهها دنبال خط بی محتوای تشکیل حزب می رفتیم (و نه ارتش خلق و ... تشکیل میلشیا) مسلما به سادگی امکان نداشت .
(« جمع بندی ... » ، « نشریه » ، ش ۵۲ ، ص ۱۷)

اینهمه واقع بینی ، شگفت آور است ! تا بدین پایه محاسبه همه چیز کردن و مجرب بودن و ... انسان مات شدن ! افسوس که نمی خواهند اینهمه « تجربه گرانبها » را در اختیار دیگران قرار دهند - و تازه حق استفاده آنرا به هیچ کس نمی دهند :

نمی دانم شاید فردا یک روزی ما حتی ناگزیر بشویم که به انقلابیون دیگری که بخواهند از تجربه ایران درس بگیرند ، از تجربه ی مجاهدین درس بگیرند ، بگوئیم بعضی از این درسها خاص است ، بگوئیم که شما مجاز نیستید در ابعاد ما به میدان بیایید و فنا کنید . برای اینکه خود رژیم خمینی هم خاص است ، خود این رژیم و ویژگی هایش نیز در قیاس با تمام دیکتاتوری موجود در عالم ، خاص است .
(همان ، ص ۱۵)